Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Prohibition of Psychological Harm in Marital Relations: A Jurisprudential-Legal Analysis and Examination of Evidentiary and Enforcement Challenges in Iranian Law

1. Nasrin Emamverdi: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran
2. Mahdi Zolfaghari*: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran. Email: mzolfaghari@iau.ir (Corresponding Author)
3. Morteza Barati: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran

ABSTRACT

Psychological harm in marital relations is not recognized as an independent legal or jurisprudential category in Imamī jurisprudence or Iranian law; nevertheless, it can be analyzed through concepts such as marital cohabitation in accordance with accepted norms (muʿāsharat bi-l-maʿrūf), the prohibition of oppression and harm, the principles of lā ḍarar (no harm) and lā ḥaraj (no undue hardship), the husband's marital misconduct (nushūz), abusive conduct, fear of harm, as well as relevant criminal offenses and civil liability. The principal question is how these dispersed jurisprudential and legal foundations can be integrated into a coherent framework without either disregarding psychological harm or transforming every marital disagreement into a civil or criminal dispute. This study employs a descriptive-analytical method and an inferential approach to examine jurisprudential sources, statutory provisions, and the relevant scholarly literature. The principal finding is that "psychological harm" should be understood neither as an independent jurisprudential category nor as an autonomous criminal offense, but rather as an intermediary analytical concept requiring a clear distinction among the conduct itself, its consequences, the applicable legal characterization, and the corresponding sanction or remedy. Existing enforcement mechanisms may be classified into three categories: civil, criminal, and contractual. The proposed seven-stage analytical framework consists of identifying the conduct, establishing attribution, assessing the conduct against the standard of proper marital relations, evaluating its severity and contextual circumstances, establishing its legally relevant consequences, determining the applicable statutory characterization, and selecting a proportionate remedy or sanction. Accordingly, effective protection requires an approach that is "custom-sensitive yet law-governed," together with strengthened evidentiary mechanisms, rather than the broad criminalization of a general category designated as psychological harm.

Keywords: *psychological harm; proper marital relations; abusive conduct; hardship and intolerable difficulty (ʿusr wa ḥaraj); legal remedies and sanctions*

How to cite: Emamverdi, N., Zolfaghari, M., & Barati, M. (2027). Prohibition of Psychological Harm in Marital Relations: A Jurisprudential-Legal Analysis and Examination of Evidentiary and Enforcement Challenges in Iranian Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics, 9*(5), 1-22.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 12 April 2026
Revise Date: 06 October 2026
Accept Date: 12 October 2026
Initial Publish Date: 17 November 2026
Final Publish Date: 22 December 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

ممنوعیت ایذاء روانی در روابط زوجین؛ تحلیل فقهی ـ حقوقی و بررسی چالش‌های اثبات و ضمانت اجرا در حقوق ایران

۱. نسرین امام وردی: گروه فقه و مبانی حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران
۲. مهدی ذوالفقاری*: گروه فقه و مبانی حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران. پست الکترونیک: mzolfaghari@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. مرتضی براتی: گروه فقه و مبانی حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

چکیده

ایذاء روانی در روابط زوجین در فقه امامیه و حقوق ایران عنوانی مستقل نیست، اما در قالب مفاهیمی چون معاشرت به معروف، منع ظلم و اذیت، لاضرر، لاحرج، نشوز زوج، سوءرفتار، خوف ضرر و عناوین کیفری و مسئولیت مدنی قابل تحلیل است. پرسش اصلی آن است که چگونه می‌توان میان این مبانی پراکنده پیوندی منسجم برقرار کرد، بدون آنکه آسیب روانی نادیده بماند یا هر اختلاف خانوادگی به دعوای حقوقی و کیفری تبدیل شود. پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و رویکرد استنباطی به منابع فقهی، مقررات و ادبیات پژوهشی می‌پردازد. یافته اصلی آن است که «ایذاء روانی» نه عنوان فقهی یا جرم مستقل، بلکه مفهومی تحلیلی و واسط است که باید رفتار، اثر، عنوان حقوقی و ضمانت اجرا را از یکدیگر تفکیک کند. ضمانت اجراهای موجود در سه دسته «حقوقی»، «کیفری» و «قراردادی» قابل طبقه‌بندی‌اند. چارچوب هفت‌مرحله‌ای پیشنهادی شامل شناسایی رفتار، احراز انتساب، سنجش با حسن معاشرت، ارزیابی شدت و زمینه، احراز اثر حقوقی، تطبیق با عنوان قانونی و تعیین ضمانت اجرای متناسب است. در نتیجه، حمایت مؤثر مستلزم رویکردی «عرف‌محور اما قانون‌مدار» و تقویت سازوکار اثبات است، نه جرم‌انگاری کلی عنوانی به نام ایذاء روانی.

واژگان کلیدی: *ایذاء روانی؛ حسن معاشرت؛ سوءرفتار؛ عسر و حرج؛ ضمانت اجرا*

نحوه استناددهی: امام وردی، نسرین.، ذوالفقاری، مهدی.، و براتی، مرتضی. (۱۴۰۶). ممنوعیت ایذاء روانی در روابط زوجین؛ تحلیل فقهی ـ حقوقی و بررسی چالش‌های اثبات و ضمانت اجرا در حقوق ایران. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۵)، ۲۲-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۳ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۰ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۶ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

مقدمه

خانواده در نظام فقهی و حقوقی ایران نهادی است که در آن حق و تکلیف، اخلاق و قانون، و مصالح فردی و خانوادگی هم‌زمان حضور دارند. ازاین‌رو، تحلیل روابط زوجین نمی‌تواند صرفاً به شناسایی حقوق و تکالیف تقلیل یابد؛ بلکه کیفیت اعمال حقوق و آثار رفتار هر یک از زوجین بر شخصیت، امنیت و آرامش دیگری نیز در ارزیابی حقوقی اهمیت دارد. ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی، زن و شوهر را مکلف به حسن معاشرت کرده و ماده ۱۱۰۴، معاضدت در تشیید مبانی خانواده را مورد تأکید قرار داده است (Shahyari Heydarlu & Alasvand, 2025).

در ادبیات معاصر خشونت خانگی، رفتارهایی که بدون آنکه لزوماً به جرح یا خسارت مالی منتهی شوند، شخصیت و آرامش روانی همسر را مخدوش می‌کنند، در ادبیات حقوق خانواده و مطالعات خشونت خانگی مورد توجه قرار گرفته‌اند. تحقیر مکرر، تهدید، توهین، ارعاب، کنترل نامتعارف، افشای اسرار خصوصی و برخی رفتارهای دیجیتال از جمله مصادیقی هستند که با مفاهیمی مانند خشونت روانی توصیف می‌شوند. سازمان جهانی بهداشت خشونت شریک صمیمی را شامل رفتارهایی می‌داند که موجب آسیب جسمی، جنسی یا روانی، از جمله سوءاستفاده روانی و رفتارهای کنترل‌گرانه می‌شوند و پیامدهای جدی برای سلامت روان قربانیان دارد (Mohammadi Araqi, 2026). در ادبیات حقوقی ایران نیز پژوهش‌های جدید، پراکندگی حمایت‌های موجود و دشواری اثبات این رفتارها را مورد توجه قرار داده‌اند (Aqapur, 2025; Hedayatnia et al., 2021).

با وجود اهمیت موضوع، به‌کارگیری عنوان «ایذاء روانی» با یک دشواری روش‌شناختی همراه است: این اصطلاح در قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی یا منابع کلاسیک فقهی، به همان معنای گسترده امروزی، یک عنوان جامع و مستقل نیست. در فقه امامیه، «اذیت» و «ایذاء» در نصوص و ابواب مختلف مطرح شده و در بحث نشوز زوج نیز از رفتارهایی مانند اذیت زوجه و مشاکست بدون مجوز شرعی سخن گفته شده است (Al-Shahid al-Thani, 1992; Sistani, 2008). اما از این موارد نمی‌توان بدون تحلیل واسط، عنوان مستقلی با تمام قلمرو مفهوم معاصر «ایذاء روانی» استخراج کرد. بنابراین، پرسش اصلی پژوهش این است که آیا می‌توان رفتارهای روان‌آزارانه را با استفاده از ظرفیت‌های موجود شناسایی، اثبات و به عنوان حقوقی مناسب تطبیق داد.

اهمیت این تفکیک از آن جهت است که دو خطای متقابل ممکن است رخ دهد. خطای نخست، نادیده گرفتن آسیب‌های روانی به دلیل فقدان عنوان مستقل است. خطای دوم، تبدیل یک مفهوم باز و گسترده به عنوانی کیفری و مبهم است؛ به‌نحوی‌که هر اختلاف زناشویی در معرض جرم‌انگاری قرار گیرد. اصل قانونی بودن جرم و مجازات و ضرورت تعیین عناصر رفتار مجرمانه، چنین توسعه‌ای را منع می‌کند. بنابراین، مسئله اصلی پژوهش، یافتن نقطه تعادل میان حمایت از کرامت و امنیت روانی زوجین و رعایت حدود عناوین قانونی است.

پژوهش حاضر از حیث روش، توصیفی ـ تحلیلی و استنباطی است و داده‌های آن از طریق مطالعه اسنادی منابع فقهی، قوانین و مقررات و پژوهش‌های علمی مرتبط فراهم شده است. در تحلیل منابع، میان گزاره‌های موجود در منبع، استنباط‌های واسط و پیشنهادهای تحلیلی پژوهشگر تفکیک شده است. ادعای تحلیل آماری مجموعه مشخصی از دادنامه‌ها مطرح نشده است؛ زیرا چنین ادعایی نیازمند جامعه آرای مشخص، معیارهای ورود و خروج و روش کدگذاری قابل بازتولید است. بنابراین، یافته‌های پژوهش از جنس تحلیل هنجاری و مفهومی است.

پرسشی که ممکن است برای هر داور یا خواننده‌ای مطرح شود آن است که مقاله حاضر، با توجه به حجم قابل توجه پژوهش‌های موجود درباره خشونت خانگی و حقوق زنان در خانواده، چه چیز جدیدی ارائه می‌دهد. پاسخ صریح به این پرسش، هم برای شفافیت روش‌شناختی ضروری است و هم از ایجاد انتظار نادرست در خواننده جلوگیری می‌کند.

این مقاله مدعی کشف یک حکم فقهی جدید، تأسیس یک عنوان کیفری نو، یا ارائه یک نظریه کاملاً بی‌سابقه نیست. مفاهیمی مانند حسن معاشرت، لاضرر، لاحرج، سوءرفتار، عسر و حرج و عناوین کیفری توهین و تهدید، پیش‌تر در ادبیات فقهی و حقوقی بررسی شده‌اند و مقاله حاضر نیز بر همان‌ها استوار است. مشارکت اصلی مقاله در «سازمان‌دهی» این عناصر پراکنده در یک چارچوب تحلیلی منسجم است. در ادبیات حقوقی ایران، دو رویکرد غالب درباره ایذاء روانی قابل تشخیص است. رویکرد نخست، آن را به «سوءرفتار» موضوع ماده ۱۱۳۰ تقلیل می‌دهد و دامنه مفهوم را به وضعیت «عسر و حرج» محدود می‌کند. رویکرد دوم، با تأکید بر فقدان عنوان مستقل، به دنبال جرم‌انگاری جدید می‌رود. مقاله حاضر مسیر سومی پیشنهاد می‌دهد: «ایذاء روانی» نه یک عنوان قانونی است و نه صرفاً معادل «سوءرفتار»، بلکه یک مفهوم تحلیلی واسط است که به پژوهشگر و قاضی کمک می‌کند رفتارهای پراکنده را در یک شبکه مفهومی مشترک ببیند، بدون آنکه خودبه‌خود به یک عنوان حقوقی یا کیفری تبدیل شود. این صورت‌بندی، از دو خطای متقابل جلوگیری می‌کند: نادیده گرفتن آسیب روانی به دلیل فقدان عنوان مستقل، و جرم‌انگاری گسترده و مبهم.

بر این مبنا، مقاله یک تفکیک چهارسطحی میان «رفتار»، «اثر»، «عنوان حقوقی» و «ضمانت اجرا» ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که هر سطح، منطق مستقل خود را دارد و عبور از یکی به دیگری نیازمند دلیل و احراز عناصر مربوط است. یکی از خطاهای رایج در تحلیل حقوقی ایذاء روانی، جهش مستقیم از «ادعای آسیب» به «نتیجه حقوقی» است؛ در حالی که در هر مرحله، باید عناصر همان سطح احراز شود. این تفکیک، مبنای طبقه‌بندی سه‌گانه ضمانت اجراها (حقوقی، کیفری، قراردادی) قرار می‌گیرد. مقاله نشان می‌دهد که یک رفتار واحد ممکن است در هر سه دسته اثر داشته باشد، اما در هر مسیر، عناصر همان مسیر باید مستقلاً احراز شود.

دستاورد نهایی این سازمان‌دهی، ارائه یک چارچوب هفت‌مرحله‌ای به‌عنوان ابزار تحلیل قضایی است. این چارچوب، یک نظریه انتزاعی یا یک فهرست ساده از مراحل نیست، بلکه از سه جهت، یک دستاورد روش‌شناختی قابل دفاع محسوب می‌شود. نخست، از جهت مبنای منطقی: ترتیب هفت‌مرحله‌ای، بازتاب ساختار منطقی استدلال حقوقی در این حوزه است. هر مرحله، به یک پرسش حقوقی مستقل پاسخ می‌دهد که بدون پاسخ به آن، عبور به مرحله بعد به خطای استدلالی منتهی می‌شود. نقض این ترتیب، به انواع مشخصی از خطا می‌انجامد: اگر تحلیل از «اثر» آغاز شود و به «رفتار» برسد، دچار «تعمیم معکوس» می‌شویم؛ اگر از «عنوان» آغاز شود و به «رفتار» برسد، دچار «تعمیم عنوان» می‌شویم؛ و اگر از «ضمانت اجرا» آغاز شود و به «عنوان» برسد، دچار «تعمیم ضمانت اجرا» می‌شویم. بنابراین، این ترتیب، یک الزام منطقی است که از «واقعیت» به «ارزیابی»، از «ارزیابی» به «توصیف حقوقی» و از «توصیف حقوقی» به «نتیجه عملی» حرکت می‌کند. دوم، از جهت سازگاری با اصول حقوقی: چارچوب پیشنهادی با چند اصل بنیادین حقوقی سازگار است: با اصل قانونی بودن جرم و مجازات (اصل ۳۶ قانون اساسی)، از طریق مرحله ششم؛ با لزوم تناسب واکنش حقوقی، از طریق توجه به شدت رفتار، آثار آن و عناصر عنوان قانونی در مرحله هفتم؛ با اصل تقارن حمایت، از طریق اعمال یکسان قواعد برای هر دو زوج همراه با حساسیت به زمینه؛ و با اصل منع اضرار (اصل ۴۰ قانون اساسی)، از طریق ارزیابی شدت و زمینه در مرحله چهارم، بدون آنکه اصل حق ساقط شود. سوم، از جهت قابلیت آموزش و آزمون: چارچوب هفت‌مرحله‌ای، قابل آموزش است؛ قابل آزمون است؛ و قابل نقد است.

با توجه به اهمیت بُعد جنسیتی در تحلیل ایذاء روانی، مقاله این بُعد را نیز در چارچوب تحلیلی خود ادغام می‌کند. تحلیل ایذاء روانی بدون توجه به بُعد جنسیتی آن ناقص خواهد بود، زیرا ساختار واقعی روابط خانوادگی، توزیع قدرت، دسترسی به منابع و الگوهای فرهنگی، تجربه ایذاء روانی را برای زنان و مردان به شکلی نامتقارن شکل می‌دهد. رویکرد مقاله، نه نادیده گرفتن این تفاوت‌ها و نه افراط در آن‌ها، بلکه «تقارن حمایت همراه با حساسیت به زمینه» است: قواعد حقوقی باید برای هر دو زوج یکسان اعمال شود، اما در ارزیابی شدت، زمینه، آثار و توان چانه‌زنی طرفین، شرایط واقعی زندگی خانوادگی و تفاوت‌های جنسیتی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

کاربرد عملی چارچوب پیشنهادی در چند سطح قابل تصور است. در سطح قضایی، به‌عنوان الگوی تحلیل منظم ادعاها که از جهش مستقیم از «ادعای آسیب» به «نتیجه حقوقی» جلوگیری می‌کند. در سطح تقنینی، به‌عنوان مبنایی برای تشخیص اینکه خلأ اصلی در متن قانون است یا در رویه قضایی. در سطح آموزشی، به‌عنوان ابزاری برای تربیت وکلا و قضات در تفکیک دقیق سطوح تحلیل. و در سطح حمایت از طرف زیان‌دیده --- زن یا مرد --- چارچوب به این معنا کمک می‌کند که ادعای آسیب به رفتار مشخص، اثر قابل اثبات و عنوان قانونی مناسب متصل شود، و از سرگردانی در نظام حقوقی و از جرم‌انگاری گسترده جلوگیری کند.

بر این اساس، خواننده باید انتظار داشته باشد که مقاله حاضر، یک چارچوب تحلیلی برای سازمان‌دهی، تفکیک و کاربرد ظرفیت‌های موجود ارائه دهد، نه یک عنوان قانونی جدید یا یک نظریه بنیادین بی‌سابقه. ارزش مقاله در همین سازمان‌دهی و شفاف‌سازی روش‌شناختی است؛ زیرا در ادبیات حقوقی ایران، بخش عمده دشواری‌ها نه در فقدان مواد قانونی، بلکه در نبود یک زبان تحلیلی مشترک برای اتصال رفتار به عنوان و ضمانت اجرا نهفته است.

مفهوم‌شناسی و چارچوب تحلیلی

تحلیل ایذاء روانی در روابط زوجین، بیش از هر چیز نیازمند مرزبندی دقیق مفاهیمی است که در ادبیات حقوقی و فقهی، گاه به جای یکدیگر و گاه در عرض یکدیگر به کار می‌روند. بدون این مرزبندی، خطر آن وجود دارد که «ایذاء روانی» به مفهومی مبهم و سیال تبدیل شود که هر نوع نارضایتی خانوادگی را در بر گیرد، یا در مقابل، به‌قدری محدود شود که بسیاری از رفتارهای زیان‌بار از قلمرو حمایت حقوقی خارج شوند. ازاین‌رو، در این بخش، نخست مفهوم «ایذاء» و تمایز آن از «ضرر» بررسی می‌شود؛ سپس نسبت آن با «سوءرفتار»، «خشونت روانی»، «نشوز زوج»، «عسر و حرج» و «خوف ضرر» روشن می‌گردد؛ و در نهایت، چارچوب تحلیلی مقاله بر اساس این مرزبندی‌ها صورت‌بندی می‌شود.

«ایذاء» از ریشه «أذی» در معنای آزار رساندن و وارد کردن امر ناخوشایند به دیگری به کار می‌رود. این مفهوم، در ادبیات فقهی و حقوقی، غالباً در کنار «ضرر» و گاه به جای آن به کار گرفته می‌شود؛ در حالی که این دو، در واقع دو مفهوم متمایزند. «ضرر» در ادبیات حقوقی، به نقصان در مال، جان، سلامت، حیثیت یا حق قانونی شخص اطلاق می‌شود و معیار آن، غالباً عینی و قابل اندازه‌گیری است. در مقابل، «ایذاء» مفهومی گسترده‌تر است که می‌تواند شامل رفتارهایی باشد که لزوماً به نقصان قابل اندازه‌گیری منتهی نمی‌شوند، اما موجب رنج، تحقیر یا ناخوشایندی قابل اعتنا می‌گردند. به بیان دیگر، هر ضرری لزوماً ایذاء نیست و هر ایذائی لزوماً به ضرر قابل اندازه‌گیری نمی‌انجامد. یک تحقیر کلامی ممکن است هیچ نقصان مالی یا جسمی ایجاد نکند، اما از حیث عرفی رفتاری آزاردهنده تلقی شود؛ در مقابل، یک خسارت مالی ممکن است بدون هیچ قصد آزاردهنده‌ای رخ دهد. این تمایز، مبنای تفکیک «ایذاء» از «ضرر» در این مقاله است.

تمایز دوم، میان «ایذاء روانی» و «سوءرفتار» است. «سوءرفتار» در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، در چارچوب عسر و حرج زوجه مطرح شده و قانونگذار از «هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد» نام برده است. بنابراین، «سوءرفتار» در این زمینه یک تعبیر قانونی است که باید عناصر و شرایط همان ماده را داشته باشد: نخست، «استمرار» در رفتار؛ دوم، «عرفاً غیرقابل تحمل بودن» با توجه به وضعیت زوجه. در مقابل، «ایذاء روانی» در این مقاله، مفهومی تحلیلی و گسترده‌تر است که می‌تواند رفتارهای منطبق با سوءرفتار را دربرگیرد، اما به آن‌ها محدود نمی‌شود. یک رفتار منفرد و شدید --- مانند تهدید به افشای اسرار خصوصی --- ممکن است مصداق سوءرفتار مستمر نباشد، اما می‌تواند مصداق ایذاء روانی و در قالب عنوان کیفری مستقل (تهدید) قابل پیگیری باشد.

تمایز سوم، میان «ایذاء روانی» و «خشونت روانی» است. «خشونت روانی» اصطلاحی است که بیشتر در ادبیات روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات خشونت خانگی به کار می‌رود و بر الگوهای رفتاری متمرکز است که به آسیب روانی منتهی می‌شوند. این اصطلاح، ماهیتی توصیفی و تجربی دارد و در ادبیات بین‌المللی، غالباً در کنار خشونت جسمی، جنسی و اقتصادی به‌عنوان یکی از اشکال خشونت خانگی مطرح می‌شود. در مقابل، «ایذاء روانی» در این مقاله، مفهومی حقوقی ـ تحلیلی است که نه بر اساس الگوهای تجربی، بلکه بر اساس قابلیت انتساب، قابلیت اثبات و قابلیت تطبیق با عنوان قانونی صورت‌بندی می‌شود. بنابراین، «خشونت روانی» می‌تواند یکی از مصادیق «ایذاء روانی» باشد، اما این دو مترادف نیستند.

تمایز چهارم، میان «ایذاء روانی» و «نشوز زوج» است. در فقه امامیه، «نشوز» به معنای خروج یکی از زوجین از وظایف شرعی و قانونی خود است. «نشوز زوج» در برخی منابع فقهی، شامل رفتارهایی مانند ترک نفقه، ترک شب‌مانی، هجر و «اذیت زوجه» بدون مبرر شرعی است (Al-Shahid al-Thani, 1992; Sistani, 2008). بنابراین، فقه نسبت به بدرفتاری زوج بیگانه نیست؛ اما «نشوز زوج» یک عنوان فقهی مستقل است که آثار خاص خود (مانند امکان مراجعه زوجه به حاکم و الزام زوج به ادای وظایف) را دارد. در مقابل، «ایذاء روانی» در این مقاله، بازسازی معاصر مجموعه‌ای از رفتارهاست که ممکن است در قالب نشوز زوج نیز قابل تحلیل باشد، اما به آن محدود نمی‌شود.

تمایز پنجم، میان «ایذاء روانی» و «عسر و حرج» است. «عسر و حرج» یک وضعیت حقوقی است که در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی صورت‌بندی شده و آثار آن (حق درخواست طلاق) مشخص است. این وضعیت، ناظر به «مشقت شدید و غیرمتعارف» در ادامه زندگی مشترک است. در مقابل، «ایذاء روانی» یک مفهوم تحلیلی است که ممکن است صرفاً در سطح یک رفتار نامطلوب باقی بماند، یا عنوان مستقل دیگری (مانند توهین یا تهدید) پیدا کند، یا در شرایط خاص به «عسر و حرج» منتهی شود. بنابراین، ممکن است رفتار روان‌آزارانه‌ای به عسر و حرج نینجامد و ممکن است عسر و حرج از مجموعه‌ای از عوامل ایجاد شود که همه آن‌ها مصداق ایذاء روانی نیستند. نکته مهم آن است که بر اساس جمله پایانی تبصره ماده ۱۱۳۰، موارد مندرج در آن حصری نیست و دادگاه می‌تواند در سایر مواردی که عسر و حرج زن را احراز کند نیز حکم طلاق صادر نماید. این جمله، دروازه‌ای برای تفسیر موسع‌تر عسر و حرج و امکان استناد به مصادیق روانی فراهم می‌کند.

تمایز ششم، میان «ایذاء روانی» و «خوف ضرر» است. «خوف ضرر» در ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی، ناظر به وضعیتی است که ادامه سکونت مشترک، برای زن متضمن «خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی» باشد. «خوف» در این ماده، یک حالت روانی است که باید مستقل احراز شود. رأی شعبه ۷ دیوان عالی کشور (پرونده کلاسه ۴۷۱/۷۱ و ۴۷۲/۷۱) نشان می‌دهد که صرف وجود «نزاع و اختلاف» میان زوجین، مجوز سکونت جداگانه موضوع ماده ۱۱۱۵ نیست و دادگاه باید مستقلاً وجود «خوف ضرر» را احراز کند. بنابراین، «خوف ضرر» با «ایذاء روانی»

رابطه مستقیم دارد، زیرا ایذاء روانی می‌تواند یکی از عوامل ایجاد خوف باشد؛ اما این دو مترادف نیستند. خوف، یک حالت روانی ناظر به آینده است؛ در حالی که ایذاء، یک رفتار خارجی ناظر به گذشته و حال است.

بر اساس این مرزبندی‌ها، تعریف عملیاتی پیشنهادی این پژوهش چنین است: «ایذاء روانی در روابط زوجین عبارت است از هر رفتار یا الگوی رفتاری قابل انتساب یکی از زوجین که در بستر رابطه زوجیت، برخلاف الزامات متعارف معاشرت به معروف و با توجه به ماهیت، شدت، تکرار، استمرار یا آثار خود، موجب تحقیر، ارعاب، ناامنی یا تعرض قابل اعتنا به کرامت و آرامش متعارف همسر شود و قابلیت احراز بر اساس ادله و قرائن معتبر را داشته باشد.» این تعریف، چند قید کلیدی دارد: نخست، «قابل انتساب» بودن رفتار که آن را از حالت روانی درونی جدا می‌کند؛ دوم، معیار قرار دادن «معاشرت به معروف» که آن را از صرف احساس ناخوشایندی متمایز می‌سازد؛ سوم، توجه به «ماهیت، شدت، تکرار، استمرار یا آثار» که آن را از اختلاف عادی خانوادگی جدا می‌کند؛ و چهارم، «قابلیت احراز» که آن را از ادعاهای بدون دلیل تفکیک می‌نماید.

در این تعریف، «رفتار»، «اثر»، «عنوان حقوقی» و «ضمانت اجرا» چهار سطح متفاوت‌اند. برای مثال، توهین یک رفتار است؛ لطمه به حیثیت یا آرامش ممکن است اثر آن باشد؛ عنوان کیفری توهین، عنوان حقوقی مشخصی است که با شرایط قانونی خود تحقق می‌یابد؛ و مجازات یا سایر آثار قانونی، ضمانت اجرای آن است. خلط این چهار سطح، سبب می‌شود که پژوهشگر یا دادگاه از وجود یک اثر روانی مستقیماً به وجود یک عنوان کیفری برسد، در حالی که چنین انتقالی نیازمند احراز عناصر عنوان قانونی است.

نقش عرف در این میان قابل توجه است. ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی، «حسن معاشرت» را بدون ارائه فهرست مصادیق تعریف کرده است. مفهوم «معروف» نیز در قرآن و فقه، ظرفیت توجه به معیارهای عرفی را دارد (Shahyari Heydarlu & Alasvand, 2025; Shahyari Heydarlu et al., 2023). مفسران بزرگ شیعه نیز «معروف» را به رفتار شناخته‌شده عقلایی و شرعی تفسیر کرده‌اند (Tabarsi, 1993; Tabatabai, 1996; Tusi, 1988). بااین‌حال، عرف در این مقاله نقش تشخیصی و تفسیری دارد و نه نقش قانون‌گذاری. عرف نمی‌تواند رفتاری را که قانون جرم ندانسته، جرم تلقی کند؛ همان‌گونه که نمی‌تواند ضمانت اجرای جدیدی ایجاد نماید. عرف تنها در سطح «تفسیر» و «تشخیص» عمل می‌کند، نه در سطح «تقنین» و «جرم‌انگاری». بر این اساس، چارچوب مقاله «عرف‌محور اما قانون‌مدار» است: عرف در تشخیص رفتار متعارف و ارزیابی شدت مؤثر است؛ اما در تعیین جرم و ضمانت اجرا، نص یا دلیل معتبر لازم است.

مفهوم ایذاء روانی همچنین باید از اختلاف عادی خانوادگی جدا شود. اختلاف نظر، نارضایتی، تفاوت سلیقه و حتی مشاجره موردی لزوماً واجد وصف حقوقی خاص نیستند. معیار اصلی باید رفتار مشخص، نامتعارف بودن آن، شدت یا تکرار، زمینه، اثر قابل اعتنا و قابلیت احراز باشد. از سوی دیگر، ممکن است رفتار واحدی به دلیل شدت یا ماهیت خود، حتی بدون استمرار، دارای عنوان قانونی شود. بنابراین، مدل مقاله هم از «حداقل‌گرایی افراطی» --- که هر رفتار آزاردهنده را صرفاً یک اختلاف عادی می‌داند --- و هم از «گسترش افراطی» --- که هر ناراحتی را به عنوان حقوقی یا کیفری تبدیل می‌کند --- پرهیز می‌نماید.

مبانی فقهی و ظرفیت‌های حقوقی منع ایذاء روانی

بررسی فقهی ایذاء روانی در روابط زوجین، در صورتی می‌تواند به نتیجه‌ای معتبر بینجامد که از جست‌وجوی یک عنوان فقهی دقیقاً هم‌نام با «ایذاء روانی» فراتر رود و مجموعه عناوین، قواعد و نهادهایی را که در فقه امامیه برای محدود کردن رفتار زیان‌بار یکی از زوجین پیش‌بینی شده است، به‌صورت منظومه‌ای تحلیل کند. «ایذاء روانی» به‌عنوان یک اصطلاح معاصر، در متون کلاسیک فقهی با همین قلمرو مفهومی مطرح

نشده است؛ اما این امر به معنای فقدان مبنای فقهی برای ممنوعیت رفتارهای روان‌آزارانه نیست. در ابواب نکاح، نشوز و شقاق، رفتارهایی همچون سوءخلق، اعراض، هجر، اذیت، تعدی به حقوق واجب همسر و وارد کردن ضرر به او مورد توجه قرار گرفته‌اند. بنابراین، مسئله اصلی آن است که ظرفیت این عناوین برای تحلیل رفتارهای روان‌آزارانه تا چه اندازه است و با چه ضوابطی می‌توان از آن‌ها برای تبیین یک مفهوم جدید استفاده کرد.

مهم‌ترین نقطه آغاز این تحلیل، آیه «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» است. مفاد این آیه صرفاً توصیه‌ای اخلاقی درباره خوش‌رفتاری نیست، بلکه در ادبیات فقهی در کنار سایر ادله حقوق و تکالیف زوجین قرار گرفته و بر کیفیت رابطه زوجیت اثر می‌گذارد. پژوهش‌های فقهی معاصر نشان داده‌اند که «معروف» در این آیه، مفهومی ثابت از حیث اصل الزام، اما تحول‌پذیر از حیث مصادیق و کیفیت اجراست و عرف معتبر می‌تواند در تشخیص نحوه تحقق معاشرت به معروف نقش داشته باشد (Shahyari Heydarlu & Alasvand, 2025; Shahyari Heydarlu et al., 2023). از این منظر، هرچند نمی‌توان هر رفتار ناخوشایند یا هر اختلاف خانوادگی را مصداق نقض معاشرت به معروف دانست، رفتارهایی که به‌طور عرفی از حدود متعارف رابطه زوجیت خارج شده و به تحقیر، ارعاب، ناامنی یا آسیب قابل اعتنا به همسر می‌انجامند، می‌توانند در قلمرو بررسی فقهی این الزام قرار گیرند. در کنار این آیه، آیه ۲۳۱ سوره بقره از نگه داشتن زنان به قصد ضرر نهی کرده است: «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا». این آیه یک اصل تفسیری مهم را به دست می‌دهد: حق یا اختیار حقوقی، نباید به ابزار تعمدی برای آسیب‌زدن تبدیل شود. نکته مهم آن است که این آیه ناظر به «قصد اضرار» است، نه صرف ورود ضرر؛ این تفکیک، در تحلیل سوءنیت در رفتارهای روان‌آزارانه اهمیت دارد.

این برداشت با ساختار فقهی «نشوز زوج» تقویت می‌شود. اهمیت این نهاد در پژوهش حاضر از آن جهت است که فقه امامیه، برخلاف تلقی‌ای که گاه از بحث نشوز صرفاً به‌عنوان نافرمانی زن شکل گرفته، نشوز را منحصر به زوجه نمی‌داند و برای زوج نیز از «نشوز» سخن گفته است. آیه ۱۲۸ سوره نساء به‌صراحت امکان تحقق نشوز یا اعراض از سوی شوهر را به رسمیت می‌شناسد: «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا». شهید ثانی در مسالک الأفهام در توضیح نشوز زوج، علاوه بر منع برخی حقوق واجب زوجه، «سوءخلق با او»، «اذیت کردن» و «ضرب بدون سبب موجه» را در شمار رفتارهایی قرار می‌دهد که می‌تواند نشوز زوج را محقق سازد و در صورت عدم اصلاح، زن می‌تواند امر را نزد حاکم مطرح کند (Al-Shahid al-Thani, 1992). اهمیت این عبارت برای بحث حاضر در آن است که فقه کلاسیک، مفهوم رفتار ناموجه زوج را تنها به ترک نفقه یا حق مادی تقلیل نمی‌دهد؛ بلکه «سوءخلق» و «اذیت» نیز در تحلیل وضعیت حقوقی رابطه زوجیت وارد شده‌اند. صاحب جواهر نیز در تحلیل نشوز زوج، بر امکان مراجعه زوجه به حاکم در صورت استمرار تعدی زوج تأکید کرده و برای حاکم، امکان الزام زوج به ادای وظایف و در صورت استمرار، تعزیر را مطرح کرده است (Najafi, 1983). این تحلیل نشان می‌دهد که «ضرر» و «تعدی» در روابط زوجین صرفاً مسئله‌ای اخلاقی تلقی نشده و می‌تواند موضوع مداخله فقهی ـ حکومی قرار گیرد.

فقه معاصر این ظرفیت را روشن‌تر کرده است. آیت‌الله سیستانی در منهاج الصالحین، نشوز زوج را چنین تبیین می‌کند که شوهر با ترک حقوق واجب زن، از جمله نفقه و مواقعه، و نیز «هجر کردن» یا «ایذاء و مشاکست او بدون مبرر شرعی» مرتکب نشوز می‌شود. وی در ادامه مقرر می‌کند که اگر زوج به نشوز خود ادامه دهد، زن می‌تواند امر را نزد حاکم شرعی مطرح کند (Sistani, 2008). متن این فتوا از حیث پژوهش حاضر اهمیت ویژه دارد، زیرا «ایذاء» و «مشاکست» را مستقلاً در کنار ترک حقوق واجب به‌عنوان یکی از مصادیق نشوز زوج ذکر می‌کند. در میان فقهای معاصر، امام خمینی (ره) نیز در تحریر الوسیلة، نشوز را از طرف زوج نیز محقق می‌داند و می‌فرماید: «کما یکون النشوز من طرف

الزوجة یکون من طرف الزوج أیضاً بتعدّیه علیها وعدم القیام علی حقوقها الواجبة» (Imam Khomeini, 1986). این نظر، از آن جهت اهمیت دارد که یک فقیه معاصر مرجع، به‌صراحت «تعدی به زوجه» و «عدم ادای حقوق واجب» را از مصادیق نشوز زوج می‌داند.

البته از این عبارات نمی‌توان نتیجه گرفت که هر نوع ناراحتی روانی در خانواده، از نظر فقهی نشوز محسوب می‌شود. قید «من دون مبرر شرعی» و قرار گرفتن «ایذاء و مشاکست» در کنار ترک حقوق واجب نشان می‌دهد که رفتار باید فاقد مجوز شرعی و در چارچوب رابطه زوجیت واجد وصف ناموجه باشد. بنابراین، در بازسازی مفهوم ایذاء روانی، باید میان «رفتار ناخوشایند»، «اختلاف متعارف»، «تعارض حقوقی» و «رفتار زیان‌بار ناموجه» تفکیک کرد. نکته مهم دیگر آن است که «ایذاء» در این منابع لزوماً معادل «ایذاء روانی» در ادبیات معاصر نیست. در برخی متون فقهی، ایذاء می‌تواند شامل رفتارهای جسمانی، گفتاری یا رفتاری باشد و دامنه آن بسته به سیاق متفاوت است. بنابراین، آنچه از این منابع می‌توان به‌صورت معتبر استخراج کرد، وجود یک مبنای فقهی برای منع «رفتار ایذایی ناموجه نسبت به همسر» است، نه اینکه فقهای متقدم دقیقاً همان مفهوم روان‌شناختی امروزی را مورد بحث قرار داده باشند.

در کنار «معاشرت به معروف» و «نشوز زوج»، قاعده «لاضرر» نیز ظرفیت مهمی برای تحلیل رفتارهای آسیب‌زا دارد. شیخ انصاری در فرائد الأصول، پس از بررسی روایات مربوط به قاعده، دیدگاه مشهور را بر نفی جعل حکم ضرری استوار می‌کند و تأکید دارد که شارع حکمی را که مستلزم ضرر باشد تشریع نکرده است (Ansari, 2007). اعتبار اصولی این قاعده نیز مورد تأیید فقهای معاصر قرار گرفته است؛ آیت‌الله خویی در مصباح الأصول بر اعتبار روایات متعدد «لا ضرر» و امکان استناد اصولی به آن تأکید کرده است (Khoei, 2000). اهمیت این قاعده در موضوع حاضر در آن نیست که بتوان با استناد مستقیم به «لاضرر» هر رفتار ناخوشایند خانوادگی را ممنوع اعلام کرد؛ چنین برداشتی با حدود و شرایط جریان قاعده سازگار نیست. کارکرد قاعده در اینجا بیشتر آن است که در مواردی که رفتار یکی از زوجین به ضرر قابل اعتنای دیگری منتهی شده و اعمال یک حق یا اختیار در وضعیت خاص، مستلزم تحمل زیان نامتعارف برای طرف مقابل باشد، در کنار سایر ادله بتواند در تعیین حدود اعمال حق نقش ایفا کند. از این منظر، «لاضرر» بیش از آنکه عنوان مستقلی برای «ایذاء روانی» ایجاد کند، یکی از ابزارهای کنترل آثار زیان‌بار اعمال حقوق و تکالیف زوجین است.

در کنار «لاضرر»، قاعده «لاحرج» نیز در مواردی که رفتار مستمر یا شدید زوج وضعیت غیرقابل تحملی برای همسر ایجاد می‌کند، ظرفیت قابل توجهی دارد؛ با این حال، «حرج» در منطق فقهی ناظر به مشقت غیرمتعارف و وضعیت دشوار فراتر از حد متعارف است و صرف ناراحتی یا رنج عاطفی، بدون احراز وصف حرج، برای جریان قاعده کافی نیست. از همین رو، در پژوهش حاضر «ایذاء روانی» نباید مساوی با «حرج» فرض شود. از منظر فقهی، همچنین باید به مفهوم «اضرار» و منع رفتارهایی توجه کرد که با هدف تضییق و فشار بر همسر انجام می‌شوند. قرآن کریم در سوره طلاق می‌فرماید: «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ». صاحب جواهر نیز در تحلیل برخی مسائل حقوق زوجین، به این آیه در کنار «عاشروهن بالمعروف» استناد می‌کند و از آن برای تأکید بر ممنوعیت اضرار به زن بهره می‌گیرد (Najafi, 1983).

مجموع این مبانی نشان می‌دهد که فقه امامیه برای مواجهه با رفتار ناموجه زوج، تنها یک مسیر را پیش‌بینی نکرده است. در یک سطح، «معاشرت به معروف» معیار مثبت رفتار زوجین را فراهم می‌کند؛ در سطح دیگر، عناوینی مانند «نشوز زوج»، «اذیت»، «تعدی» و «اضرار» رفتارهای ممنوع یا ناموجه را مشخص می‌کنند؛ و در سطح قواعد عام، «لاضرر» و در موارد مناسب «لاحرج» می‌توانند در محدودسازی آثار زیان‌بار رفتار یا اعمال حق نقش داشته باشند. در نتیجه، «ایذاء روانی» را می‌توان به‌عنوان یک مفهوم واسط و تحلیلی در میان این عناوین قرار داد، نه به‌عنوان جایگزین آن‌ها. این نکته در خصوص ضمانت اجرا اهمیت مضاعف دارد: در فقه، اثبات اینکه رفتاری نادرست یا حرام است،

الزاماً به معنای وجود یک ضمانت اجرای واحد برای آن نیست. شهید ثانی در بحث نشوز زوج، پس از احراز تعدی، مراجعه به حاکم و الزام زوج به انجام حقوق واجب را مطرح می‌کند (Al-Shahid al-Thani, 1992)، و آیت‌الله سیستانی نیز همین ساختار را تأیید می‌کند (Sistani, 2008).

از اینجا می‌توان یک نتیجه مهم برای حقوق ایران استخراج کرد: منع فقهی رفتار زیان‌بار و تعیین ضمانت اجرای حقوقی آن دو مرحله متفاوت‌اند. فقه می‌تواند مبنای ارزشی و هنجاری ممنوعیت رفتار را فراهم کند، اما در حقوق موضوعه باید مشخص شود که رفتار مورد نظر تحت کدام عنوان قانونی قرار می‌گیرد. در این چارچوب، ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی که زوجین را مکلف به «حسن معاشرت با یکدیگر» می‌کند، نزدیک‌ترین ظرفیت تقنینی به مبنای «معاشرت به معروف» است. ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی نیز امکان اتخاذ مسکن علی‌حده را در صورت خوف ضرر بدنی، مالی یا شرافتی برای زوجه پیش‌بینی کرده است. ماده ۱۱۳۰ نیز ظرفیت دیگری برای پیوند دادن رفتارهای روان‌آزارانه با حقوق خانواده است؛ به‌ویژه آنجا که از «ضرب و شتم یا هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد» سخن می‌گوید. اهمیت این عبارت در آن است که قانونگذار دامنه مصادیق را به ضرب و شتم محدود نکرده و «هرگونه سوءرفتار مستمر» را نیز در صورت تحقق معیار تحمل‌ناپذیری عرفی در قلمرو عسر و حرج وارد کرده است.

بر این اساس، نسبت میان فقه و حقوق در موضوع حاضر را باید «الهام‌بخش اما غیرهمسان» دانست. فقه امامیه از طریق مفاهیمی مانند معاشرت به معروف، نشوز زوج، ایذاء، تعدی، اضرار، لاضرر و در موارد مناسب لاحرج، مبانی متعددی برای منع رفتار زیان‌بار در رابطه زوجیت فراهم کرده است؛ اما حقوق ایران این مبانی را در قالب عناوین و ضمانت اجراهای خاص خود سامان داده است. از منظر این پژوهش، حاصل مهم بررسی فقهی آن است که «ایذاء روانی» نه عنوانی بیگانه با منطق فقهی است و نه می‌توان آن را عیناً با یکی از عناوین سنتی فقهی یکسان دانست. این مفهوم در نقطه اتصال چند دسته از مفاهیم فقهی قرار می‌گیرد: «معاشرت به معروف» معیار مثبت کیفیت رابطه را فراهم می‌کند؛ «نشوز زوج» امکان شناسایی تخلف زوج از الزامات رابطه را نشان می‌دهد؛ «ایذاء و سوءخلق» بر رفتارهای ناموجه و آسیب‌زا تمرکز می‌کند؛ «اضرار» و «لاضرر» بر آثار زیان‌بار و حدود اعمال حق دلالت دارند؛ و «لاحرج» در موارد خاص، ظرفیت مداخله در وضعیت‌های تحمل‌ناپذیر را فراهم می‌سازد. بنابراین، نوآوری پژوهش حاضر در ادعای تأسیس یک عنوان فقهی جدید نیست، بلکه در تنقیح نسبت میان این عناوین و تبدیل آن‌ها به یک چارچوب تحلیلی برای شناسایی، اثبات و تعیین اثر حقوقی رفتارهای روان‌آزارانه در روابط زوجین است.

ظرفیت‌های حقوقی ایران و بُعد جنسیتی

ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی با تحقق نکاح صحیح، روابط زوجیت و حقوق و تکالیف متقابل را برقرار می‌کند. پس از آن، ماده ۱۱۰۳ زن و شوهر را مکلف به حسن معاشرت و ماده ۱۱۰۴ آنان را به معاضدت در تشیید مبانی خانواده مکلف می‌کند. این مواد، نقطه آغاز تحلیل حقوقی ایذاء روانی هستند؛ زیرا معیار عام کیفیت رابطه را در اختیار می‌گذارند. بااین‌حال، نباید از ماده ۱۱۰۳ یک ضمانت اجرای مستقل و واحد استخراج کرد. این ماده بیشتر یک معیار هنجاری و تکلیف قانونی است که در کنار عناوین خاص می‌تواند در ارزیابی رفتار مورد استفاده قرار گیرد. حسن معاشرت یک «استاندارد رفتاری» است و نه یک «جرم عام». ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی ظرفیت مهم دیگری فراهم می‌کند. مطابق این ماده، اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است، نفقه بر عهده شوهر خواهد بود. اگرچه «ضرر روانی» به‌صورت مستقل در متن ماده ذکر نشده است، برخی رفتارهای روان‌آزارانه ممکن است در

شرایط خاص در ایجاد خوف ضرر یا لطمه شرافتی مؤثر باشند. رأی شعبه ۷ دیوان عالی کشور (پرونده کلاسه ۴۷۱/۷۱ و ۴۷۲/۷۱) نشان می‌دهد که صرف وجود «نزاع و اختلاف» میان زوجین، مجوز سکونت جداگانه موضوع ماده ۱۱۱۵ نیست؛ دیوان عالی کشور، «شهادت شهود به نزاع» را از «شهادت به خوف جانی» تفکیک کرده و تأکید نموده است که دادگاه باید مستقلاً وجود «خوف ضرر» را احراز کند.

ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی به زوجین اجازه می‌دهد شروطی را که مخالف مقتضای عقد نباشد ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر درج کنند. این ماده، به‌صراحت «سوءرفتاری که زندگی آن‌ها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود» را به‌عنوان نمونه‌ای از شرط صحیح ذکر کرده و ضمانت اجرای آن را «وکالت در طلاق» قرار داده است؛ به این معنا که زن می‌تواند «وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد». بنابراین، اگر رفتار روان‌آزارانه با شرط مندرج در سند ازدواج منطبق شود، می‌تواند از طریق سازوکار قراردادی آثار خود را نشان دهد. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی (اصلاحی ۱۳۷۰ و تبصره الحاقی ۱۳۸۱) مهم‌ترین ظرفیت قانونی در زمینه سوءرفتار زوج علیه زوجه است. این ماده عسر و حرج را مبنای درخواست طلاق زوجه قرار داده و در بند چهارم تبصره، «ضرب و شتم یا هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد» را از مصادیق عسر و حرج ذکر کرده است. نکته مهم آن است که بر اساس جمله پایانی تبصره، موارد مندرج در آن حصری نیست و دادگاه می‌تواند در سایر مواردی که عسر و حرج زن را احراز کند نیز حکم طلاق صادر نماید. این جمله، دروازه‌ای برای تفسیر موسع‌تر عسر و حرج و امکان استناد به مصادیق روانی فراهم می‌کند.

تفکیک سه‌گانه ضمانت اجراها

ضمانت اجراهای مرتبط با رفتارهای روان‌آزارانه در سه دسته متمایز قرار می‌گیرند: حقوقی (مدنی)، کیفری و قراردادی. هر دسته، عناصر، شرایط و آثار خاص خود را دارد و نباید آن‌ها را با یکدیگر خلط کرد. ضمانت اجراهای حقوقی (مدنی) ناظر به آثاری است که قانون مدنی یا قانون مسئولیت مدنی برای رفتار زیان‌بار مقرر کرده و هدف اصلی آن، حمایت از وضعیت خانوادگی، جبران خسارت یا ایجاد امکان جدایی قانونی است. این دسته سه زیرشاخه دارد: نخست، حق سکونت جداگانه موضوع ماده ۱۱۱۵ که ماهیتی حمایتی و موقتی دارد؛ دوم، طلاق به دلیل عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ که ماهیتی انحلالی دارد؛ سوم، مسئولیت مدنی و جبران خسارت موضوع ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی که ماهیتی جبرانی دارد. علیشاهی قلعه‌جوقی، طایی و علیپور تأکید می‌کنند که جبران خسارت روحی صرفاً به‌وسیله پرداخت پول ممکن نیست، بلکه باید شامل ابراز محبت، تعهد به عدم تکرار و روان‌درمانی نیز باشد (Alishahi Qalehjuqi et al., 2023). این دیدگاه، رویکرد جبرانی را از یک رویکرد صرفاً مالی به یک رویکرد ترمیمی گسترش می‌دهد.

ضمانت اجراهای کیفری ناظر به رفتارهایی است که قانونگذار آن‌ها را جرم‌انگاری کرده و ماهیتی سرکوبگرانه و بازدارنده دارد. مهم‌ترین مصادیق عبارت‌اند از توهین موضوع ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) (اصلاحی ۲۳/۲/۱۳۹۹) که مجازات آن جزای نقدی درجه شش است، و تهدید موضوع ماده ۶۶۹ که مجازات آن شلاق تا ۷۴ ضربه یا زندان از یک ماه تا یک سال است (Alishahi Qalehjuqi et al., 2023). نکته اساسی آن است که ضمانت اجرای کیفری تنها با احراز عناصر همان عنوان مجرمانه قابل اعمال است. صرف «آزاردهنده بودن» رفتار، آن را جرم نمی‌سازد.

ضمانت اجراهای قراردادی ناظر به آثاری است که از توافق طرفین در قالب شرط ضمن عقد ناشی می‌شود. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی به زوجین اجازه می‌دهد شروطی را که مخالف مقتضای عقد نباشد درج کنند. ضمانت اجرای قراردادی، ماهیت توافقی و ارادی دارد و وابسته به متن دقیق شرط است. این تفکیک سه‌گانه نشان می‌دهد که یک رفتار روان‌آزارانه واحد ممکن است هم‌زمان در هر سه دسته اثر داشته باشد. برای

مثال، تهدید هم می‌تواند جرم کیفری باشد، هم مبنای مسئولیت مدنی، هم مصداق سوءرفتار مستمر موضوع ماده ۱۱۳۰، و هم مشمول شرط ضمن عقد. رویه قضایی نیز تأیید کرده است که چنانچه زوجه درخواست طلاق خود را بر دو مبنا (عسر و حرج و وکالت ضمن عقد) استوار کند، دادگاه خانواده می‌تواند هر دو را بررسی کرده و بر اساس یکی که احراز شود، رأی صادر کند (Aqapur, 2025). اما در هر مسیر، دادگاه باید عناصر و شرایط همان مسیر را مستقلاً احراز کند.

بُعد جنسیتی ایذاء روانی و مسئله تقارن حمایت

تحلیل ایذاء روانی در روابط زوجین بدون توجه به بُعد جنسیتی آن ناقص خواهد بود. بااین‌حال، این تحلیل باید میان سه سطح متفاوت تفکیک قائل شود: سطح تجربی، سطح مفهومی و سطح حقوقی. خلط این سه سطح، به دو خطای متقابل منتهی می‌شود: نخست، یک‌جانبه‌نگری و اختصاص ایذاء روانی به یکی از دو جنس؛ دوم، نادیده گرفتن تفاوت‌های زمینه‌ای و اکتفا به تقارن صوری قواعد حقوقی. در سطح تجربی، یافته‌های پژوهشی در ایران نشان می‌دهد که خشونت روانی شایع‌ترین شکل خشونت خانگی است. یک مرور نظام‌مند و فراتحلیل که ۲۱ مطالعه را بررسی کرده، نشان داده است که خشونت روانی بیش از خشونت جسمی یا جنسی گزارش می‌شود (Mohammadi Araqi, 2026). در مطالعه‌ای در قزوین، شیوع کلی خشونت شریک صمیمی ۵۳٫۷٪ گزارش شده که از این میان، ۵۱٪ زنان خشونت روانی را تجربه کرده‌اند (Ghodrati, 2023). مطالعه‌ای در گرگان نیز نشان داده است که شایع‌ترین نوع خشونت خانگی، پرخاشگری روانی بوده است (Mohammadi Araqi, 2026). پیامدهای ایذاء روانی بر سلامت روان زنان نیز در مطالعات متعدد مستند شده است؛ از جمله ارتباط آن با علائم استرس پس از سانحه و افسردگی (Hedayatnia et al., 2021) و اختلال در عملکرد مادری (Aqapur, 2025). بااین‌حال، یافته‌های پژوهشی درباره تقارن جنسیتی ایذاء روانی یکدست نیست. برخی مطالعات نشان می‌دهد که پرخاشگری روانی، برخلاف خشونت جسمی، ممکن است توسط هر دو جنس اعمال شود (Mohammadi Araqi, 2026).

در سطح مفهومی، مسئله متفاوت است. «ایذاء روانی» به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی --- برخلاف «خشونت خانگی علیه زنان» که یک مفهوم تجربی ـ سیاستی است --- ماهیتی جنسیت‌خنثی دارد. یعنی این مفهوم، به خودی خود، بر اساس جنسیت مرتکب یا قربانی تعریف نمی‌شود، بلکه بر اساس ویژگی‌های رفتاری (تحقیر، ارعاب، کنترل نامتعارف، افشای اسرار، ناامنی مستمر) تعریف می‌شود. بنابراین، از نظر مفهومی، ایذاء روانی می‌تواند توسط زوج یا زوجه اعمال شود و بر زوج یا زوجه واقع شود. مردان نیز می‌توانند قربانی رفتارهای روان‌آزارانه همسر خود شوند، اما به دلایل فرهنگی و اجتماعی --- از جمله انگ «ضعف» یا «عدم توانایی مدیریت خانواده» --- کمتر آن را گزارش می‌کنند و در مطالعات کمتر دیده می‌شوند.

در سطح حقوقی، قواعد حقوقی باید برای هر دو زوج یکسان اعمال شوند. معیار حسن معاشرت در ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی و منع اضرار در اصل ۴۰ قانون اساسی، در ظاهر برای هر دو زوج یکسان است. بااین‌حال، تقارن صوری قواعد حقوقی برای تحقق عدالت کافی نیست. تفاوت در دسترسی به ادله اثبات، توان اقتصادی، آگاهی از حقوق قانونی، و موانع فرهنگی برای گزارش‌دهی می‌تواند اعمال یکسان قواعد را به نتایج نابرابر منتهی کند. بنابراین، آنچه اهمیت دارد، «تقارن واقعی» است: توجه به شرایط زمینه‌ای که می‌تواند اعمال یکسان قواعد را به نتایج نابرابر منتهی کند. بر اساس این تفکیک سه‌گانه، رویکرد مقاله حاضر چنین است: در سطح تجربی، یافته‌های مربوط به شیوع و پیامدهای ایذاء روانی در میان زنان را به رسمیت می‌شناسد. در سطح مفهومی، ایذاء روانی را به‌عنوان یک مفهوم جنسیت‌خنثی معرفی می‌کند. و در سطح حقوقی، بر «تقارن حمایت همراه با حساسیت به زمینه» تأکید می‌کند.

چالش‌های اثبات ایذاء روانی

ظرفیت‌های حقوقی بررسی‌شده در بخش قبل، تنها در صورتی به حمایت مؤثر منتهی می‌شوند که موضوع قابل اثبات باشد. ماهیت خصوصی بسیاری از رفتارهای روان‌آزارانه، اثبات آن‌ها را دشوار می‌کند. برخلاف ضرب و جرح که ممکن است آثار جسمانی بر جای بگذارد، تحقیر، تهدید یا کنترل روانی ممکن است در فضای خصوصی و بدون حضور شاهد اتفاق بیفتند. بااین‌حال، دشواری اثبات نباید با فقدان امکان اثبات یکی دانسته شود. ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی‌علیه هرگاه در مقام دفاع، مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است.» ماده ۱۲۵۸ نیز ادله اثبات دعوا را برمی‌شمارد. در ادبیات پژوهشی، دشواری اثبات خشونت روانی ـ کلامی به‌عنوان خلأ اصلی حمایت از زنان معرفی شده است (Ghodrati, 2023). این دشواری ریشه در ماهیت این رفتارها دارد: تحقیر و توهین، برخلاف ضرب و جرح، آثار جسمانی پایدار بر جای نمی‌گذارند و اثبات آن‌ها غالباً بر عهده مدعی است (Aqapur, 2025).

یکی از مسائل مهم، ارزش ادله تجمیعی است. ممکن است هیچ دلیل منفردی تمام عناصر ادعا را اثبات نکند؛ اما مجموعه‌ای از پیام‌ها، شهادت‌ها، اسناد و قرائن بتواند الگوی رفتاری را روشن کند. ارزیابی تجمیعی به معنای پایین آوردن معیار اثبات نیست، بلکه به معنای جلوگیری از نادیده گرفتن ارتباط میان ادله پراکنده است. بُعد جنسیتی در دسترسی به ادله نیز قابل توجه است. در ساختارهای خانوادگی سنتی، زنان ممکن است دسترسی محدودتری به وسایل ارتباطی مشترک، شاهدان بی‌طرف و منابع مالی برای کارشناسی داشته باشند. این نامتقارنی‌ها نباید به معنای تخفیف معیار اثبات برای یکی از طرفین تلقی شود، بلکه به معنای ضرورت توجه مراجع قضایی به زمینه‌های واقعی تحصیل دلیل است.

ادله الکترونیکی نیز در سال‌های اخیر اهمیت پیدا کرده‌اند. پیام‌های متنی، پیام‌رسان‌ها، ایمیل، تصاویر و فایل‌های صوتی ممکن است بخشی از واقعیت رفتار را نشان دهند. قانون تجارت الکترونیکی در ماده ۱۲ اصل قابلیت استناد به پیام داده را مقرر کرده و در ماده ۱۳ معیارهایی برای ارزیابی ارزش اثباتی آن ارائه نموده است. ماده ۱۴ «داده‌پیام مطمئن» را در حکم اسناد معتبر تلقی نموده، ماده ۱۵ انکار و تردید نسبت به «داده‌پیام مطمئن» را مسموع ندانسته و تنها ادعای جعلیت را قابل طرح دانسته است، و ماده ۱۸ به انتساب پیام به اصل‌کننده توجه دارد. بنابراین، اسکرین‌شات یا تصویر پیام را نباید بدون بررسی اصالت، انتساب و تمامیت آن دلیل قطعی دانست. همچنین باید میان «دسترسی به دلیل» و «شیوه تحصیل دلیل» تفکیک کرد؛ زیرا حمایت از زیان‌دیده به معنای مجاز شدن ورود غیرمجاز به حساب‌های کاربری نیست.

نظریه کارشناسی در مواردی که ادعای آسیب روانی شدید مطرح است، می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. کارشناس می‌تواند درباره آثار روان‌شناختی اظهار نظر کند؛ اما تشخیص عنوان حقوقی در صلاحیت دادگاه است. نظریه مشورتی شماره ۸۱۵/۱۴۰۱/۷ اداره کل حقوقی قوه قضاییه نشان می‌دهد که بررسی موضوعی در دادگاه خانواده را نمی‌توان همیشه منوط به وجود حکم قطعی کیفری دانست. همچنین، نظریه مشورتی مورد اشاره در متن تأکید کرده است که ارزیابی ارزش و اعتبار ادله و نظر کارشناسی یا داوری در احراز عسر و حرج، نهایتاً در صلاحیت مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است. در نهایت، پیشنهاد مقاله این نیست که برای ایذاء روانی «فرض قانونی صحت ادعا» ایجاد شود؛ راه‌حل مناسب، استفاده بهتر از ادله موجود، ارزیابی مجموعه قرائن و افزایش توان تخصصی مراجع رسیدگی است.

پیش از تشریح مراحل، باید تأکید کرد که این چارچوب «معیار جدید اثباتی» یا «قاعده الزام‌آور قضایی» نیست؛ بلکه یک مدل تحلیلی پیشنهادی است. بنابراین، هیچ‌یک از مراحل نمی‌تواند جایگزین ادله و شرایط مقرر در قانون شود. کارکرد مدل آن است که داده‌های پرونده را در ترتیب

منطقی منظم کند و از تبدیل یک مفهوم توصیفی به نتیجه حقوقی بدون عبور از مراحل لازم جلوگیری نماید. به همین دلیل، در هر مرحله باید میان «داده پرونده»، «قاعده حقوقی»، «استنباط پژوهشگر» و «نتیجه قابل صدور» تفکیک شود. این تفکیک، هم امکان نقد علمی چارچوب را فراهم می‌کند و هم مانع آن می‌شود که پیشنهاد پژوهشی مقاله به‌عنوان حکم مثبت حقوق ایران معرفی گردد.

یافته‌های پژوهش: چارچوب هفت‌مرحله‌ای به‌عنوان مدل تحلیل

تحلیل مبانی فقهی، ظرفیت‌های حقوقی و چالش‌های اثبات، به یک نتیجه روش‌شناختی مهم منتهی می‌شود: مسئله ایذاء روانی در حقوق ایران، بیش از آنکه از جنس «فقدان هنجار» باشد، از جنس «پراکندگی هنجار» و «نبود زبان تحلیلی مشترک» است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مسئله، دست‌کم تا حدی، از جنس دوم است، نه اول. این تشخیص، مبنای طراحی چارچوب هفت‌مرحله‌ای پیشنهادی است. پرسشی که ممکن است مطرح شود آن است که چرا «هفت» مرحله و نه کمتر یا بیشتر. پاسخ این است که این هفت مرحله، بازتاب ساختار منطقی استدلال حقوقی در این حوزه است. هر مرحله، به یک پرسش حقوقی مستقل پاسخ می‌دهد که بدون پاسخ به آن، عبور به مرحله بعد، به خطای استدلالی منتهی می‌شود. نقض این ترتیب، به انواع مشخصی از خطا می‌انجامد: اگر تحلیل از «اثر» آغاز شود و به «رفتار» برسد، دچار «تعمیم معکوس» می‌شویم؛ اگر از «عنوان» آغاز شود و به «رفتار» برسد، دچار «تعمیم عنوان» می‌شویم؛ و اگر از «ضمانت اجرا» آغاز شود و به «عنوان» برسد، دچار «تعمیم ضمانت اجرا» می‌شویم.

بر این اساس، نقطه آغاز تحلیل، نه «احساس آسیب» بلکه «رفتار مشخص» است. این انتخاب روش‌شناختی، ریشه در یک اصل حقوقی بنیادین دارد: در نظام حقوقی، آنچه موضوع حکم قرار می‌گیرد، رفتار خارجی است، نه حالت روانی درونی. اگر نقطه شروع، «احساس آسیب» باشد، دو خطر ایجاد می‌شود: نخست، گسترش بی‌ضابطه موضوع؛ دوم، دشواری اثبات. در مقابل، وقتی نقطه شروع، رفتار خارجی مشخص باشد، هم موضوع قابل بررسی می‌شود و هم مسیر اثبات روشن می‌گردد. اما شناسایی رفتار به‌تنهایی کافی نیست؛ پیش از هر ارزیابی ماهوی، باید انتساب رفتار به شخص خاص احراز شود. در پرونده‌های خانوادگی، این مرحله اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا فضای خصوصی خانواده، امکان انکار یا تحریف رفتار را افزایش می‌دهد.

پس از احراز رفتار و انتساب، نوبت به ارزیابی ماهوی می‌رسد. معیار این ارزیابی، «حسن معاشرت» موضوع ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی و «معروف» در آیه ۱۹ سوره نساء است. انتخاب این معیار، آگاهانه است: قانونگذار، خود، معیار را به‌صورت باز و ارجاعی به عرف تعریف کرده و از تعیین فهرست حصری مصادیق پرهیز نموده است. این انتخاب، هم مزیت دارد و هم خطر. مزیت آن، انعطاف‌پذیری در برابر تحولات اجتماعی است؛ خطر آن، نااستواری رویه و وابستگی به تفسیر شخصی قاضی. مقاله حاضر، با تأکید بر «عرف‌محور اما قانون‌مدار»، می‌کوشد میان این دو تعادل برقرار کند: عرف در این مرحله نقش تشخیصی و تفسیری دارد، اما نمی‌تواند حدود عناوین کیفری را توسعه دهد، ضمانت اجرای جدید ایجاد کند، یا بهانه‌ای برای توجیه رفتارهای زیان‌بار باشد. در این ارزیابی، نه‌تنها ماهیت رفتار، بلکه شدت، تکرار، استمرار و زمینه آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. نکته مهم آن است که ارزیابی زمینه باید حساس به بُعد جنسیتی باشد. رویه قضایی نیز بر این نکته تأکید دارد که ارزیابی عسر و حرج باید در زمان رسیدگی و با توجه به وضعیت موجود انجام شود (Aqapur, 2025).

پس از ارزیابی رفتار، باید اثر حقوقی آن احراز شود. یکی از خطاهای رایج در تحلیل حقوقی ایذاء روانی، جهش مستقیم از «اثر» به «عنوان» است. اثبات اثر روانی، به‌خودی‌خود به معنای اثبات رفتار قابل انتساب یا تحقق عناصر عنوان قانونی نیست. اثر حقوقی ممکن است صرفاً نقض حسن معاشرت باشد، یا خوف ضرر ایجاد کرده باشد، یا خسارت مادی یا معنوی پدید آورده باشد، یا مجموعه رفتارها زندگی را در

وضعیت عسر و حرج قرار داده باشد. در این مرحله، عنوان تحلیلی «ایذاء روانی» باید کنار گذاشته شود و رفتار با عنوان قانونی مناسب تطبیق داده شود. اگر عناصر توهین احراز شد، عنوان توهین (ماده ۶۰۸) بررسی می‌شود؛ اگر تهدید محقق شد، ماده ۶۶۹؛ اگر شرایط مسئولیت مدنی فراهم شد، ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی؛ اگر سوءرفتار مستمر شرایط ماده ۱۱۳۰ را ایجاد کرد، عسر و حرج؛ و اگر شرط ضمن عقد منطبق شد، ماده ۱۱۱۹. این مرحله، دقیقاً برای تحقق اصل قانونی بودن جرم و مجازات (اصل ۳۶ قانون اساسی) طراحی شده است.

نوآوری نهایی چارچوب، تفکیک میان «نوع ضمانت اجرا» و «مصداق خاص آن» است. در تحلیل پرونده‌های این حوزه، این دو می‌توانند با یکدیگر خلط شوند: قاضی مستقیماً به سراغ یک مصداق خاص (مثلاً طلاق یا مجازات) می‌رود، بدون آنکه ابتدا نوع ضمانت اجرا (حقوقی، کیفری یا قراردادی) را بر اساس عنوان احرازشده تعیین کند. این خلط، به دو خطا منتهی می‌شود: اعمال ضمانت اجرای کیفری برای رفتارهایی که فاقد عناصر جرم‌اند؛ و نادیده گرفتن ظرفیت‌های حقوقی یا قراردادی. تفکیک «نوع» از «مصداق»، از هر دو خطا جلوگیری می‌کند و با اصل تناسب نیز سازگار است. مهم‌ترین تمایز چارچوب پیشنهادی، در یک نکته نهفته است: «حرمت رفتار» با «سقوط حق» یکسان نیست. ممکن است شخص در اصل حقی داشته باشد، اما شیوه اعمال آن حق ناموجه و زیان‌بار باشد. در مقابل، صرف اثبات رفتار زیان‌بار نیز بدون دلیل خاص، به معنای سقوط همه حقوق شخص مقابل نیست. این تفکیک، از دو نتیجه افراطی جلوگیری می‌کند. نتیجه عملی این رویکرد، آن است که چارچوب پیشنهادی، به جای پاسخ دوگانه «تحمل یا طلاق»، مجموعه‌ای از مراحل میانی را آشکار می‌کند و به نظام حقوقی امکان می‌دهد پیش از فروپاشی رابطه، رفتارهای زیان‌بار را شناسایی و متناسب با شدت آن‌ها واکنش نشان دهد.

این چارچوب، با دو رویکرد غالب در ادبیات حقوقی ایران نیز تفاوت دارد. رویکرد نخست، «تقلیل‌گرا» است: ایذاء روانی را به «سوءرفتار» موضوع ماده ۱۱۳۰ تقلیل می‌دهد و دامنه مفهوم را به وضعیت «عسر و حرج» محدود می‌کند. رویکرد دوم، «جرم‌انگارانه» است: به دنبال جرم‌انگاری جدید ایذاء روانی می‌رود. چارچوب پیشنهادی، مسیر سومی است که هم از تقلیل‌گرایی و هم از جرم‌انگاری گسترده پرهیز می‌کند. کاربرد چارچوب در رویه قضایی، با شناخت الگوهای رایج پرونده‌های خانوادگی روشن‌تر می‌شود. این الگوها، بر اساس مشاهدات کلی از ادبیات پژوهشی و ساختار پرونده‌های خانوادگی استخراج شده‌اند، نه بر پایه تحلیل آماری مجموعه مشخصی از آراء. یکی از الگوهای قابل توجه، کلی بودن ادعاست. الگوی دوم، خلط میان «اثر» و «عنوان» است. الگوی سوم، تمرکز انحصاری بر یک مسیر است. الگوی چهارم، نقش محوری عرف در ارزیابی شدت است. الگوی پنجم، افزایش پرونده‌هایی است که بر ادله دیجیتال استوارند. این الگوهای تحلیلی نشان می‌دهند که یکی از چالش‌های مهم در رسیدگی، نه فقدان قانون است و نه فقدان قصد حمایت، بلکه دشواری در سازمان‌دهی اطلاعات، تفکیک سطوح تحلیل و انتخاب مسیر مناسب است.

بحث و تحلیل یافته‌ها

یافته اصلی پژوهش آن است که مسئله ایذاء روانی در حقوق ایران، بیش از آنکه خلأ مطلق هنجاری باشد، مسئله‌ای از جنس پراکندگی مبانی و نبود چارچوب ارتباطی میان آن‌هاست. این یافته با تصویر رایجی که حقوق ایران را در برابر خشونت روانی «ساکت» می‌داند، متفاوت است. در این بخش، برخلاف بخش قبل که به ارائه چارچوب اختصاص داشت، تمرکز بر مقایسه با ادبیات موجود، پیامدهای رویه‌ای و محدودیت‌های پژوهش است.

از منظر مقایسه با ادبیات موجود، یافته‌های مقاله با پژوهش آقاپور که بر پراکندگی حمایت‌های موجود تأکید کرده، همسو است (Aqapur, 2025). آقاپور نشان می‌دهد که حقوق ایران از برخی مصادیق آسیب به سلامت روحی روانی زوجه از طریق عناوین کیفری و حقوقی

حمایت می‌کند، اما در حوزه‌هایی همچنان چالش‌های تقنینی و اثباتی وجود دارد. مقاله حاضر، این یافته را می‌پذیرد و آن را در قالب یک چارچوب تحلیلی منسجم‌تر سازمان می‌دهد. همچنین، یافته‌های مقاله با پژوهش شاهیاری و علاسوند که بر ظرفیت معاشرت به معروف به‌عنوان ضابطه‌ای فقهی برای مسائل مستحدثه تأکید کرده‌اند، سازگار است (Shahyari Heydarlu & Alasvand, 2025). تفاوت اصلی مقاله با ادبیات پیشین، در «سازمان‌دهی» است، نه در «کشف» عناصر جدید. ایده محمدی عراقی درباره تعریف خشونت روانی به‌عنوان «عملی غیرقانونی» با ضمانت اجرای متناسب نیز با رویکرد مقاله حاضر همسو است (Mohammadi Araqi, 2026).

از حیث جنسیت و خانواده نیز باید میان «یکسانی قاعده» و «یکسانی شرایط اعمال قاعده» تفکیک کرد. اصل بر آن است که حمایت در برابر رفتار روان‌آزارانه به جنسیت مرتکب یا زیان‌دیده وابسته نباشد؛ با این حال، بررسی زمینه‌ای می‌تواند نشان دهد که دسترسی به منابع مالی، امکان خروج از محیط آسیب‌زا، استقلال ارتباطی، دسترسی به شاهد یا امکان حفظ ادله دیجیتال برای همه زوجین یکسان نیست. ادبیات سلامت عمومی نیز نشان می‌دهد که خشونت شریک صمیمی می‌تواند با پیامدهای روانی و اجتماعی قابل توجه همراه باشد (Hedayatnia et al., 2021). از این داده‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که هر تفاوت جنسیتی، معیار حقوقی متفاوتی ایجاد می‌کند؛ بلکه نتیجه محدودتر آن است که قاضی و پژوهشگر نباید فرض کنند که شرایط واقعی تحصیل دلیل و اعمال حق برای همه طرفین یکسان است. بنابراین، حساسیت جنسیتی در این مقاله به معنای «تبعیض در معیار حقوقی» نیست، بلکه به معنای «توجه به زمینه در تشخیص و ارزیابی» است.

از منظر پیامدهای رویه‌ای، یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که در بسیاری از پرونده‌ها، آنچه محل اختلاف است، نه «فقدان قانون» بلکه «نحوه اتصال ادعای آسیب به عنوان قانونی مناسب» است. قاضی باید تصمیم بگیرد که آیا ادعا در قالب عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ قابل بررسی است، یا توهین موضوع ماده ۶۰۸، یا تهدید موضوع ماده ۶۶۹، یا مسئولیت مدنی موضوع ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، یا شرط ضمن عقد موضوع ماده ۱۱۱۹. هر یک از این مسیرها، عناصر خاص خود را دارد و انتخاب مسیر نامناسب می‌تواند به رد ادعا منجر شود، حتی اگر آسیب واقعی رخ داده باشد. یافته دیگر، محوری بودن بُعد جنسیتی است: معیار حسن معاشرت در ظاهر برای هر دو زوج یکسان است، اما تفاوت در دسترسی به ادله، توان اقتصادی و موانع فرهنگی برای گزارش‌دهی می‌تواند اعمال یکسان قواعد را به نتایج نابرابر منتهی کند. یافته سوم، تفکیک سه‌گانه ضمانت اجراهاست: یک رفتار واحد ممکن است هم‌زمان در سه مسیر اثر داشته باشد، اما در هر مسیر، عناصر همان مسیر باید مستقلاً احراز شود.

محدودیت‌های پژوهش

پژوهش حاضر با محدودیت‌هایی مواجه بوده است. نخست، باز بودن مفهوم ایذاء روانی است. این مفهوم به دلیل تنوع رفتارها و تفاوت زمینه‌های خانوادگی، نمی‌تواند در قالب یک شاخص عددی ثابت خلاصه شود. به همین دلیل، چارچوب پیشنهادی از معیارهایی مانند شدت، تکرار، استمرار، زمینه و اثر استفاده می‌کند، اما برای آن‌ها آستانه عددی تعیین نمی‌کند. دوم، تفاوت میان منابع فقهی و حقوق موضوعه است. مقاله نمی‌کوشد یک قاعده فقهی را بدون واسطه به قانون یا ضمانت اجرای کیفری منتقل کند. سوم، ادله روان‌شناختی است. وجود نشانه یا تشخیص روان‌شناختی لزوماً به معنای اثبات رفتار حقوقی نیست و برعکس، فقدان تشخیص پزشکی نیز به‌خودی‌خود به معنای فقدان ایذاء نیست. چهارم، عدم تحلیل تجربی آرای قضایی است. یافته‌های پژوهش از جنس تحلیل هنجاری و مفهومی است.

پیشنهاد برای تحقیقات آینده

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های بعدی، نخست آرای قطعی منتشرشده درباره سوءرفتار، خوف ضرر و عسر و حرج به‌صورت نظام‌مند تحلیل شود. هدف این پژوهش، آزمون تجربی چارچوب هفت‌مرحله‌ای و شناسایی مرحله‌ای است که بیشترین نقش را در پذیرش یا رد ادعا دارد. دوم، نقش ادله دیجیتال در پرونده‌های خانواده و رابطه آن با حریم خصوصی زوجین بررسی شود. سوم، ظرفیت فقه امامیه درباره نشوز زوج و آثار رفتار آزاردهنده به شکل تطبیقی با آرای معاصر فقها مطالعه گردد. و چهارم، در صورت نیاز، الگوی تقنینی دقیق و محدود برای رفتارهای شدید و قابل اثبات طراحی شود.

نتیجه‌گیری

پاسخ نهایی پژوهش به مسئله اصلی آن این است که در نظام فقهی و حقوقی ایران، حمایت از زوجین در برابر رفتارهای روان‌آزارانه بر پایه‌های متعددی امکان‌پذیر است، اما این حمایت در قالب یک عنوان جامع و مستقل سازمان نیافته است. در فقه، معاشرت به معروف، منع اضرار، لاضرر، لاحرج و مباحث نشوز زوج، ظرفیت‌های هنجاری و تحلیلی فراهم می‌کنند؛ در حقوق موضوعه نیز حسن معاشرت، خوف ضرر، شروط ضمن عقد، عسر و حرج، مسئولیت مدنی و عناوین کیفری خاص، ابزارهای متفاوتی در اختیار می‌گذارند. بنابراین، به نظر می‌رسد مشکل اصلی، نه نبود مطلق قانون یا فقه، بلکه نبود یک زبان تحلیلی مشترک برای اتصال رفتار به عنوان و ضمانت اجراست. این یافته، دست‌کم در چارچوب تحلیل هنجاری حاضر، قابل دفاع است.

بر این اساس، «ایذاء روانی» در این مقاله نه عنوان جدید فقهی یا کیفری، بلکه مفهومی تحلیلی و واسط است. چارچوب هفت‌مرحله‌ای پیشنهادی، با تفکیک چهارسطحی رفتار، اثر، عنوان و ضمانت اجرا، و با طبقه‌بندی سه‌گانه ضمانت اجراها، از یک سو امکان حمایت از کرامت و امنیت روانی را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر از توسعه ناموجه عناوین کیفری جلوگیری می‌کند. نتیجه عملی این رویکرد آن است که هر حق زوجیتی باید از حیث اصل حق، قلمرو و شرایط، و شیوه اعمال آن از یکدیگر تفکیک شود. وجود حق، مجوز استفاده از هر وسیله‌ای نیست؛ اما نامشروع بودن شیوه اعمال نیز بدون دلیل خاص، مساوی با سقوط اصل حق نیست. این تفکیک می‌تواند مبنایی برای تحلیل دقیق‌تر اختلافات خانوادگی و جلوگیری از دو افراطِ نادیده گرفتن آسیب روانی و جرم‌انگاری گسترده باشد. نوآوری مقاله، نه در «تأسیس جرم ایذاء روانی» یا ادعای وجود یک نظریه کلاسیک با همین عنوان، بلکه در پیشنهاد یک چارچوب تحلیلی برای سازمان‌دهی ظرفیت‌های موجود و ارائه یک مدل قابل آزمون برای پژوهش و تحلیل قضایی است. بدیهی است که ارزش این چارچوب، تنها در آزمون تجربی آن در رویه قضایی و نقدهای علمی آینده روشن خواهد شد. بر اساس یافته‌های فوق، پیشنهادهای مشخص در بخش بعد ارائه می‌شود.

پیشنهادها

یافته‌های این پژوهش، مجموعه‌ای از پیشنهادها را در چهار سطح تقنینی، رویه‌ای، آموزشی و پژوهشی ایجاب می‌کند. در سطح تقنینی، مهم‌ترین پیشنهاد مقاله آن است که قانونگذار --- در صورت اثبات خلأ قانونی --- رویکردی دقیق، محدود و مرحله‌ای اتخاذ کند. محمدی عراقی پیشنهاد می‌کند که خشونت روانی در قانون نه به‌عنوان یک جرم، بلکه به‌عنوان «عملی غیرقانونی» که دارای ضمانت اجرای متناسب است تعریف شود (Mohammadi Araqi, 2026). بر این اساس، پیشنهاد مشخص مقاله آن است که قانونگذار در صورت اقدام تقنینی سه اصل را رعایت کند: تعریف دقیق و محدود رفتارهای مشمول به‌گونه‌ای‌که فهرست رفتارها حصری باشد؛ تعیین عناصر و شرایط اثبات هر رفتار؛ و پیش‌بینی ضمانت اجراهای متناسب به‌گونه‌ای‌که ضمانت اجراهای کیفری آخرین گزینه باشد، نه اولین. پیشنهاد مکمل آن است که در صورت اصلاح قانون حمایت خانواده، سازوکار اثبات ادله الکترونیکی در پرونده‌های خانوادگی به‌صورت صریح پیش‌بینی شود.

در سطح رویه‌ای، پیشنهاد می‌شود قاضی در رسیدگی‌های خانوادگی از همان ابتدا از مدعی بخواهد ادعای کلی را به رفتارهای مشخص و قابل انتساب تفکیک کند. همچنین پیشنهاد می‌شود قاضی در استدلال خود میان چهار سطح رفتار، اثر، عنوان و ضمانت اجرا تفکیک روشن ایجاد کند و پیش از انتخاب مصداق خاص ضمانت اجرا، ابتدا نوع آن را بر اساس عنوان احرازشده تعیین نماید. در سطح آموزشی، پیشنهاد می‌شود قوه قضاییه در دوره‌های کارآموزی قضات خانواده، کارگاهی تخصصی با عنوان «تفکیک سطوح تحلیل در پرونده‌های ایذاء روانی» برگزار کند و کانون وکلای دادگستری نیز دوره‌های تخصصی درباره ارزش اثباتی ادله الکترونیکی در پرونده‌های خانوادگی ارائه دهد.

در سطح پژوهشی، پیشنهاد می‌شود پژوهش تجربی مستقلی درباره آرای قطعی دادگاه‌های خانواده در موضوع سوءرفتار، خوف ضرر و عسر و حرج انجام شود؛ پژوهش تطبیقی درباره ظرفیت فقه امامیه در بحث نشوز زوج صورت گیرد؛ و پژوهش مستقلی درباره رابطه میان ایذاء روانی و حریم خصوصی زوجین انجام گردد. پیشنهادهای فوق در یک زنجیره منطقی قرار می‌گیرند: پیشنهادهای تقنینی چارچوب قانونی حمایت را تکمیل می‌کنند؛ پیشنهادهای رویه‌ای شیوه به‌کارگیری این چارچوب را روشن می‌سازند؛ پیشنهادهای آموزشی توان نیروی انسانی را افزایش می‌دهند؛ و پیشنهادهای پژوهشی زمینه ارزیابی و اصلاح مستمر چارچوب را فراهم می‌کنند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Psychological harm within marital relations constitutes a complex field in which jurisprudential principles, statutory duties, evidentiary rules, and family-policy considerations intersect. In Iranian law and Imamī jurisprudence, psychological harm is not recognized as an autonomous and comprehensive legal category equivalent to the contemporary concept of psychological abuse; nevertheless, numerous dispersed principles provide normative and remedial foundations for addressing conduct that undermines the dignity, mental security, and emotional well-being of spouses. The legal duty of proper marital relations, the jurisprudential concept of *muʿāsharat bi-l-maʿrūf*, the prohibition of inflicting harm, the principles of *lā ḍarar* and *lā ḥaraj*, the jurisprudential doctrine of a husband's *nushūz*, the statutory concepts of misconduct, fear of harm, hardship and intolerable difficulty, civil liability, and specific criminal offenses collectively form a fragmented but potentially coherent protective structure. Contemporary scholarship has increasingly emphasized the need to protect the mental and psychological health of spouses, particularly women, while also drawing attention to the absence of a single statutory framework governing psychological mistreatment (Aqapur, 2025; Hedayatnia et al., 2021). Studies concerning spousal psychological violence likewise indicate that legal protection is distributed across civil, criminal, and family-law mechanisms rather than concentrated in one independent cause of action or offense (Alishahi Qalehjuqi et al., 2023; Ghodrati, 2023). The central problem, therefore, is not merely whether psychological harm should be acknowledged by law, but how dispersed legal and jurisprudential capacities can be organized into a methodologically coherent framework without collapsing ordinary marital disagreement into legal wrongdoing or, conversely, leaving serious psychological injury

without an effective legal response. This study adopts a descriptive-analytical and inferential methodology based on jurisprudential sources, Iranian statutory law, and relevant scholarly literature. Its primary contribution lies not in proposing a new crime or claiming to discover an unprecedented jurisprudential rule, but in constructing a systematic analytical model through which conduct, harmful effects, legal characterization, and corresponding remedies can be separated and assessed sequentially.

From a conceptual perspective, the article distinguishes psychological harm from several adjacent concepts that are frequently conflated in legal analysis. "Harm" in the jurisprudential and legal sense often denotes impairment of property, bodily integrity, reputation, health, or legally protected interests, whereas "injury" or *īdhāʾ* may include conduct that causes humiliation, distress, intimidation, or significant discomfort even where no objectively measurable financial or physical loss occurs. The article therefore treats "psychological harm" as an intermediary analytical concept rather than a pre-existing statutory or jurisprudential title. It must also be distinguished from statutory "misconduct," which, in the context of Article 1130 of the Iranian Civil Code, is linked to persistence and to the threshold of intolerability under the circumstances of the wife. Psychological harm is broader because a single severe act may fail to satisfy the requirement of continuous misconduct while nevertheless falling within a specific criminal title, such as threat or insult. It also differs from "psychological violence," a term more commonly used in psychology, sociology, public health, and domestic-violence research to describe recurring patterns of coercion, intimidation, degradation, or control. The present study employs the concept more narrowly as a legal-analytical device concerned with attribution, proof, legal qualification, and enforceability. Likewise, psychological harm must not be equated with a husband's *nushūz*. Classical and contemporary Imamī jurisprudence recognizes that *nushūz* may arise from the husband's failure to perform obligatory marital duties or from unjustified conduct such as maltreatment, abandonment, harassment, or vexatious behavior toward the wife (Al-Shahid al-Thani, 1992; Sistani, 2008). Yet *nushūz* remains a distinct jurisprudential category with its own legal consequences. The same distinction applies to *ʿusr wa ḥaraj*, which denotes a legally significant condition of severe and intolerable hardship rather than every instance of psychological mistreatment. On this basis, the article proposes an operational definition according to which psychological harm in marital relations consists of attributable conduct or a pattern of conduct by one spouse that, in the marital context and contrary to the accepted requirements of proper cohabitation, causes significant humiliation, intimidation, insecurity, or infringement of the other spouse's dignity or ordinary psychological peace, having regard to the nature, severity, frequency, continuity, or consequences of the conduct and provided that it is capable of being established through legally valid evidence and indicia.

The jurisprudential foundations of this framework are principally derived from the duty of living together in kindness, the jurisprudence of spousal *nushūz*, and general principles restricting harmful conduct. The Qur'anic command to "live with them in kindness" provides a foundational normative standard for the quality of marital conduct and has been interpreted in both classical exegesis and contemporary jurisprudential scholarship as a concept whose obligatory character is stable while its concrete manifestations may be informed by valid social custom (Tabarsi, 1993; Tabatabai, 1996; Tusi, 1988). Recent scholarship has further argued that *maʿrūf* possesses sufficient normative flexibility to operate as a jurisprudential criterion for emerging questions concerning spousal rights and duties (Shahyari Heydarlu & Alasvand, 2025; Shahyari Heydarlu et al., 2023). This interpretive flexibility does not authorize unrestricted judicial discretion; rather, custom functions as an interpretive and diagnostic standard for determining whether conduct falls below accepted expectations of marital

relations. The jurisprudence of the husband's *nushūz* strengthens this protective logic. Classical jurists recognized that a husband's unjustified ill-treatment, harassment, or denial of marital rights could justify intervention by the competent authority (Al-Shahid al-Thani, 1992; Najafi, 1983). Contemporary jurists likewise identify unjustified harassment and contentious mistreatment as forms of male *nushūz* and permit recourse to the religious authority when such conduct persists (Imam Khomeini, 1986; Sistani, 2008). In addition, the principle of *lā ḍarar* provides a general jurisprudential mechanism for preventing harmful consequences in the exercise of rights and obligations. Its classical doctrinal formulation emphasizes that the legal order does not validate rules whose operation entails legally significant harm, and modern jurisprudential analysis has reaffirmed its authority within legal reasoning (Ansari, 2007; Khoei, 2000). These sources do not establish "psychological harm" as an independent classical category, but they demonstrate that unjustified harmful conduct within marriage is neither normatively neutral nor beyond the reach of jurisprudential regulation.

Within Iranian positive law, the protective architecture is similarly dispersed across several legal routes. Article 1103 of the Civil Code establishes the duty of proper marital conduct, while related provisions governing mutual assistance, separate residence in cases involving fear of bodily, financial, or reputational harm, contractual conditions within marriage, and divorce on the basis of hardship and intolerable difficulty provide distinct civil-law mechanisms. These provisions should not be treated as interchangeable. Proper marital conduct is best understood as a normative standard rather than as a general offense; fear of harm serves a protective and preventive function; hardship and intolerable difficulty may justify judicial dissolution of the marriage when statutory conditions are satisfied; civil liability may provide compensatory relief; and contractual stipulations may create consequences where agreed conditions are proven. Scholarship on psychological injury between spouses has emphasized that civil and criminal responsibility may coexist, but only where the elements of each route are independently satisfied (Alishahi Qalehjuqi et al., 2023). In the criminal sphere, the decisive constraint is the principle of legality: psychologically harmful conduct becomes criminal only when it satisfies the elements of an existing statutory offense. The descriptive label "psychological abuse" cannot itself substitute for the constituent elements of insult, threat, unlawful disclosure, or another recognized crime. This distinction is crucial because broad criminalization of an indeterminate category would risk transforming ordinary family conflict into penal liability. Contemporary Iranian scholarship has therefore emphasized the need for carefully delimited legislative intervention and proportionate legal consequences rather than indiscriminate penalization (Mohammadi Araqi, 2026). The article accordingly classifies available enforcement mechanisms into three categories—civil, criminal, and contractual—and argues that the same factual conduct may potentially generate consequences within more than one category, while the legal elements governing each route must be separately proven.

The central methodological finding of the study is the need for a structured evidentiary and analytical sequence. Psychological mistreatment is often difficult to establish because it occurs in private settings, may leave no visible physical traces, and frequently consists of patterns rather than isolated acts. Iranian scholarship has identified proof as one of the principal weaknesses in existing legal protection against verbal and psychological spousal violence (Aqapur, 2025; Ghodrati, 2023). The article therefore proposes a seven-stage analytical framework: identification of the specific conduct; establishment of attribution; assessment of the conduct against the standard of proper marital relations; evaluation of severity, repetition, continuity, context, and gender-sensitive circumstances; establishment of the legally relevant effect; classification under the appropriate statutory or

jurisprudential title; and selection of a proportionate legal remedy. The logical value of this sequence lies in preventing three recurrent errors: moving backward from alleged harm to an assumed act, beginning with a preferred legal title and forcing the facts into that category, or selecting a remedy before establishing the governing legal basis. Evidence should likewise be assessed cumulatively where appropriate. Individual messages, testimony, digital records, expert assessments, and contextual indicia may each be insufficient in isolation but collectively establish a behavioral pattern. At the same time, evidentiary flexibility must not become a substitute for proof. Psychological expert opinion may assist in identifying mental consequences, but it cannot determine whether the legal elements of misconduct, threat, tortious liability, or hardship have been established. The proposed framework therefore preserves the distinction between factual data, legal rule, judicial inference, and legally available outcome. It also adopts the principle of "symmetrical protection with contextual sensitivity": the governing rules should formally apply to both spouses, while the assessment of severity, access to evidence, economic dependence, social constraints, and practical bargaining power may legitimately require contextual evaluation.

In conclusion, the study finds that Iranian jurisprudence and positive law already contain substantial normative resources for addressing psychologically harmful conduct between spouses, but these resources remain fragmented and are not organized under a single comprehensive legal category. The principal contribution of the article is therefore organizational and methodological rather than legislative in the narrow sense. By treating psychological harm as an intermediary analytical concept, the proposed framework avoids two opposite errors: disregarding serious psychological injury merely because no autonomous legal title exists, and expanding a broad and indeterminate concept into a generalized criminal offense. The four-level distinction among conduct, effect, legal characterization, and remedy, together with the threefold classification of civil, criminal, and contractual consequences, provides a coherent basis for legal analysis. The seven-stage framework further offers a structured method for moving from factual allegations to legally defensible outcomes without bypassing attribution, proof, contextual evaluation, or statutory legality. The resulting approach may be described as custom-sensitive but law-governed: social and marital norms may assist in identifying improper conduct, but only valid legal authority can establish criminality or specific sanctions. Effective protection therefore depends less on creating a sweeping new offense entitled "psychological harm" and more on improving evidentiary practice, clarifying the relationship among existing legal routes, strengthening judicial reasoning, and testing the proposed framework against published family-court decisions. Future empirical research should examine how courts assess psychological misconduct, fear of harm, and hardship; how digital evidence is treated in family litigation; and whether the proposed analytical stages can improve consistency, transparency, and proportionality in judicial decision-making.

References

Al-Shahid al-Thani, Z. (1992). *Paths of understanding toward elucidating the laws of Islam* (Vol. 8). Institute of Islamic Knowledge.

Alishahi Qalehjuqi, A., Taei, F., & Alipur, N. (2023). Civil and criminal liability for psychological harm inflicted by spouses on one another. *Applied Family Therapy*, *4*(4), 566-580. https://doi.org/10.22034/aftj.2024.399168.2068

Ansari, M. (2007). *The pearls of legal principles* (Vol. 2). Islamic Thought Academy.

Aqapur, K. (2025). Analyzing the approach of Iranian law to protecting the wife's mental and psychological health in the family environment. *Comparative Studies of Jurisprudence, Law and Politics*, *7*(1), 328-342. https://doi.org/10.61838/csjlp.7.1.19

Ghodrati, F. (2023). Legal and jurisprudential protection of women in cases of unauthorized psychological and verbal spousal violence. *Current Women's Health Reviews*, *20*(3). https://doi.org/10.2174/1573404820666230505110916

Hedayatnia, F., Javan, A., & Fazelian, N. S. (2021). Examining the wife's right to mental health in the Quran and jurisprudential hadiths. *Educational Teachings in the Quran and Hadith*, *7*(2), 61-83.

Imam Khomeini, S. R. (1986). *A redaction of the means* (Vol. 2). Islamic Publishing Institute.

Khoei, S. A. (2000). *The lamp of legal principles* (Vol. 1). Institute for the Revival of Imam al-Khoei Works.

Mohammadi Araqi, M. (2026). Applying social science findings to the organization of laws addressing psychological violence against women. *Sociological studies*, *33*(1), 123-138. https://doi.org/10.22059/jsr.2026.406387.2087

Najafi, M. H. (1983). *Jewels of discourse in the commentary on the laws of Islam* (Vol. 31). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Shahyari Heydarlu, Z., & Alasvand, F. (2025). Examining the jurisprudential evidence for treating living together in kindness as a legal maxim. *Fiqh*, *32*(121), 105-135.

Shahyari Heydarlu, Z., Khoshsurat Movaffaq, A., & Jafarzadeh Kasiani, S. (2023). Explaining the concept of "maruf" in the verse "Live with them in kindness" and its implications for deriving spousal rights from Quran 4:19. *Islamic Studies of Women and Family*, *10*(2), 149-170.

Sistani, A. (2008). *The way of the righteous* (Vol. 3). Office of Ayatollah Sistani.

Tabarsi, F. B. H. (1993). *Compendium of elucidation in the interpretation of the Quran* (Vol. 5). Naser Khosrow.

Tabatabai, S. M. H. (1996). *The balance in the interpretation of the Quran* (Vol. 4). Islamic Publications Office.

Tusi, M. B. H. (1988). *The elucidation in the interpretation of the Quran* (Vol. 3). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.